

پژوهشی در بارهٔ روی کار آمدن زندیه

برای آنکه بتوان باسلسله‌ای
بخوبی آشنا گردید نخست
ضروری است که تجزیه و تحلیلی
منطقی، جامع و مستند بعمل آید
که در روی کار آمدن آن سلسله
چه عللی سبب پیروزی یا شکست،
نیرومندی یا ضعف، ترقی و یا
انحطاط آن گردیده است.
متأسفانه در بارهٔ سلسله‌های
پادشاهان ایران، در این زمینه
به پژوهشهای کمی از طرف
مورخان و محققان برخورد
می‌نمائیم و شاید علت اصلی آن را
بتوان مسائلی از قبیل محدودیت
منابع و مأخذ دانست، این وضع
در بارهٔ زندیه بیش از سایر
سلسله‌ها صدق می‌کند زیرا
تا کنون توجه کمتری باین
خاندان شده است.

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانس در تاریخ)

گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

در این نوشته سعی میشود که بایزوهشی دقیق روشن شود که چرا طایفه زند توانستند در ایران کسب قدرت نمایند و ممکنات و علل آن چه بوده است و برای اثبات این امر ناچار هستیم اگر بطور خلاصه هم شده اشاره ای به وقایع بشود.

یکم - زندگانی عشایری

با توجه به تمام مزایائی که برای زندگی عشایری در قرون گذشته از جانبازبها، از خود گذشتگی ها، از پاسداری مرزها توسط آنها، از جنگ و نزاعهای بایبگانگان و... بیان میگردد^۱ و با اینکه قسمت اعظم نیروهای نظامی رادر گذشته عشایر تشکیل میدادند نباید نادیده گرفت که همین تیره ها، طایفه ها و بمفهوم وسیعتر همین ایلها و عشیره ها بوده اند که مشکلات و دشواریهای بیشتری را برای کشور ایجاد کرده اند که زیان آنها از منافع آنان برای مملکت کمتر نبوده است^۲ زیرا در یکی دو قرن پیش هنگامیکه مردم اروپا و آمریکا از نیروی بخار استفاده میکردند عشایر ما که مردم همین مرز و بوم هستند برای کسب قدرت بجان همدیگر میافتادند، سر از تن یکدیگر جدا میکردند، از مردم بیگناه و فعال شهرها چشم در میآوردند، بزور از آنها باج و خراج میگرفتند و وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور را فلج میکردند.^۳

خاندان زند نیز یکی از همان طوایفی بود که در غرب ایران در دهات پیری و کمزبان^۴ از توابع ملایر زندگی میکردند و بدرستی مشخص نیست که آیا از طوائف کرد آن سامان بوده اند یا طوایف لر. در تاریخ زندیه قالیف دکتر

۱- به مقاله عشایر ایران صفحه ۸۹ تا ۹۱ مجله بررسیهای تاریخی سال یکم شماره ۴ نوشته سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی رجوع شود.

۲- رجوع شود به کتاب جمعیت شناسی « دموگرافی عمومی » صفحات ۳۰ الی ۳۴ تألیف دکتر جمشید بهنام

۳- بررسی دقیق مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه خاصه صفحات ۱۸، ۳۰، ۵۸، ۷۵، ۷۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۱۴ حقیقت مزبور را آشکار میسازد.

هدایتی چنین آمده است: «خانندان زند که پس از نادر تاج و تخت ایران را قبضه کرد متعلق به یکی از قدیمی ترین ایالت عراق^۶ بود و در همین ناحیه سکونت داشت. قبیله زند که از نژاد کرد بود، یکی از چند قبیله ای محسوب میشد که هنوز نفوذ تمدن باستان و خون ایرانیت قدیم را حفظ کرده بود.^۷ کلمه نژاد در اینجا صحیح بنظر نمی رسد زیرا نژاد در مبحث نژاد شناسی مفهوم بالاتر و وسیعتری را داراست و حال آنکه زندیه طایفه ای از یک نژاد بیشتر نبوده اند ولی آنچه از خلال نوشته ها و منابع مآخذی که در دست است مشخص می شود این است که این طایفه قسمتی از لرها بوده اند و پیری و کمازان هم در آن زمان جایگاه لرها بوده است.^۸ در پایان دوره صفویه و همزمان با سلطنت نادر شاه این طایفه که تعداد جنگجویان آن در حدود هفتصد نفر بود تحت سرپرستی شخصی بنام مهدیخان زند با عملیات چریکی و جنگهای نامنظم مرتباً مزاحم عثمانیان میگردد و در هنگامی که احساس خطر میگرد عقب نشینی نموده و بار تفاعات پناه میبرد در مجمل التواریخ چنین گوید که طایفه زنده با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه^۹ بطریق شیخون و عراقی آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد و در صورت غلبه خصم خود را بکناری کشیده راه جبال در پیش میگرفت»^{۱۰}

باتوجه بموارد کلی فوق بخوبی مشخص میگردد که این طایفه خصوصیات لازمه را برای سرکشی در خود مجتمع نموده بودند زیرا زندگی عشایری، جنگ و گریزهای آنان باترکان عثمانی، حرکت و فعالیت مداوم، غارت و

۴ - به صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ رجوع شود.

۵ - برای توجیه شدن در موقعیت جغرافیایی پری و کمازان به فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف الله مفخم (ص ۳۸۶) و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور چ ۲ ص ۱۰۸ و ص ۱۰۹ و همچنین به فرهنگ جغرافیایی ستاد ارتش جلد ۵ استان پنجم مراجعه کنید (نام پری و کمازان).

۶ - غرض از ایالت عراق، عراق عجم است.

۷ - رجوع شود به کتاب تاریخ زندیه تألیف دکتر هادی هدایتی

۸ - به کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوایی صفحه ۳۴ مراجعه شود.

۹ - مقصود عثمانیان میباشد.

۱۰ - صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ.

چپاول اموال کاروانیان، کوچ کردن از محلی به محل دیگر، دست و پنجه نرم کردن باناملایمات، حتی آب و هوا و کوهستانی بودن منطقه و یا بطور کلی جبر جغرافیائی^{۱۱} خواه ناخواه موجب پیدایش چنین روحی میگردید. يك روح سرکش، يك روح طغیانی، يك روح نافرمان و اگر مختصری در پیدایش این آتش زیرخاکستر تأخیر شد بواسطه فشار زیادی بود که از طرف نادر باین خاندان وارد شد.

نادر بدو دلیل کلی امر به سر کوبی این طایفه داد نخست اینکه به قدرت و رشادت این خاندان آگاه بود که امکان دارد زمانی برای وی ناراحتیهائی ایجاد نمایند؛ دوم عملیاتی بود که مهدیخان زند انجام میداد زیرا وی با افرادش اموال مسافران و کاروانیان را تاراج میکرد و موجبات ناامنی قسمتی از ایران را فراهم کرده بود و بهمین دلائل بود که نادر باباخان چاپشلور برای سر کوبی این طایفه اعزام داشت و او با خدعه و نیرنگ مهدیخان زند و تعداد زیادی از زندیه را کشت^{۱۲} و پس از گرفتن اموال آنان، بقیه این طایفه را بدستور نادر بدره گز کوچانید عده ای هم از افراد این طایفه پس از استقرار در کوهستانهای ایبورد و دره گرد در اثر حملات تر کمانان و از بکها از بین رفته و تعداد دیگری هم متواری شده بودند و بزرگان این طایفه که در آن زمان اشخاصی مانند کریم، شیخه، علی و یس، محمد، اسکندر و ندرخان میباشند از ترس نادر شاه توانائی هیچگونه اقدامی نداشتند بطوریکه باقیمانده این جماعت که بعد از قتل نادر بزاد گاه خودشان مراجعت کردند از حدود چهل خانوار تجاوز نمیکرد.

آرنولد تاین بی انگیزه های چندی را برای پیشرفت و ترقی اظهار میدارد که از آن جمله شکست و ضربه بیک قوم، فشارها و محرومیت هارامی توان نام برد. بمقیده تاین بی جمله ناکهانی بیک قوم و شکست ایشان همچنین فشارها و محرومیت های وارده بآنها محرکی قوی بوده و قوم شکست خورده را برانگیخته است که در تجدید نظام و ترتیب خانه خود بکوشد و در اوضاع و رسوم خود

۱۱ - برای آگاهی بیشتر به صفحات ۲۷ تا ۳۱ از کتاب جغرافیای جهان درباره جبر جغرافیائی و تأثیر آن در اخلاق و روحیات انسانها تألیف نگارنده رجوع شود.

۱۲ - تاریخ گیتی کشای نادری تألیف محمد صادق موسوی نامی صفحه ۵

تجدید نظر نماید و خود را برای دادن پاسخی به شکست یعنی نیل به یک پیروزی درخشان و جبران مافات آماده نماید. ۱۳

کشتار با باخان چاپشلو در ابتدا و سپس حملات از بسکها، هجوم تر کمنهای سرکش که گاهگاهی دامن طایفه زندرا فرا میگرفت باقیمانده آنها را بسوئی راند که توانستند حکومت را بدست گیرند زیرا می توان اظهار داشت که:

فشار و رنج تا حدودی اسانها را به اطاعت و فرمانداری و ادار خواهد کرد و اگر این فشارها از حد تعادل خارج گردد و نتواند بنا بودی کامل آنها منجر شود، موجب ایجاد عصیانها، سرکشیها، نافرمانیها خواهد شد و این امر در مورد زندیه کاملاً صدق می کند لذا آنها را سرسخت، مقاوم، غیر قابل نفوذ جنگجو و از جان گذشته بار آورد. کسانی که هجوم و حشیانه از بسکها را که همراه با کشتار زنان و کودکان بود ببشم دیده، اشخاصی که حملات خونین تر کمانان را مشاهده کرده بودند دیگر کشتن یا کشته شدن زندگانی روزانه آنها را تشکیل میداد و هر لحظه انتظار چنین پیش آمدهائی را داشتند.

زندگی نخستین این خاندان، فشارها و محرومیت های بعدی که بطور خلاصه بیان شد بخوبی یکی از عللی که زندیه توانستند شرایط ایجاد قدرت ۱۴ را در خود مجتمع کنند، مشخص می نماید.

۱۳ - کتاب فلسفه نوین تاریخ تألیف پرفسور آرنولد تاین بی ترجمه دکتر بهاء الدین بازارگاد صفحات ۵۲ تا ۵۶

۱۴ - درباره قدرت تعاریف زیادی شده است و شاید تعریف در این باره با زمان نیز تغییر یابد ولی در وضع کنونی تعریفی که آرنولد تاین بی از قدرت نموده است روشن تر از دیگران بنظر میرسد: وی می گوید. « قدرت بزرگ یک نیروی مطلق سیاسی است که در قلمرو پر دامنه خود بتواند همه نوع تأثیر داشته باشد ... » اما این قلمرو وسیع که تاین بی از آن سخن می گوید در جهان امروز تمام کره زمین را شامل می شود و اصولاً چنین قدرتی وجود ندارد ولی آنچه مسلم است اگر بخواهیم خصوصیات قدرت را در زمانهای مختلف مورد بحث قرار دهیم بایکدیگر تفاوت بسیار خواهد داشت مثلاً بهیچوجه نمی توان خصوصیات قدرت را در زمانی که انسان از سنگ برای کشتن حیوانات استفاده می نمود با زمان کنونی یکسان ایراد نمود. لذا مفهوم قدرت که در قسمت بالا در زمان زندیه ذکر می شود نمی توان آن را با زمانهای قبل و بعد از آن مقایسه نمود ... برای اطلاع بیشتر از قدرت و خصوصیات یک قدرت نیرومند در زمان کنونی به کتاب تاریخ سیاسی چاپ دانشکده افسری صفحات ۱۲۲ الی ۱۲۴ تألیف نگارنده رجوع شود.

دوم - اقدامات علی قلیخان (علیشاه یا عادلشاه)

نادرشاه با اینکه در سرکوبی دشمنان ایران و کسب افتخارات بزرگ برای کشور و جمع غنائم خدمات ارزنده‌ای انجام داد و با اینکه از نظر قوه حافظه و درک نیز شکفت‌انگیز بود^{۱۵} معذالک بعلت ناراحتیهائی که خاصه در اواخر عمر کریبانگیر وی شده بود نتوانست پایه‌های حکومت خویش را بر مبنائی استوار سازد که بعد از بین رفتنش آن هرج و مرج در کشور ایجاد نشود زیرا پیروزیها، غنائم بدست آمده، جاه طلبی، عدم اطمینان به اشخاص، نداشتن مشاور، لشکرکشی بداغستان و صدماتی که در این سفر باردوی وی رسید، کور کردن رضاقلی میرزا، اقدامات دولت عثمانی، عملیات محمدتقیخان شیرازی در فارس، سام میرزا در شروان، قاجاریه در استرآباد و عوامل دیگر باعث شد که ناراحتیهای روانی وی بیشتر شود و محیطی از وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی بوجود آورد و عاقبت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ در فتح‌آباد نزدیک قوچان بقتل رسید و بعد از کشته شدن نادر سرداران شورشی سرنادر را نزد علیقلیخان برادر زاده نادر فرستادند و این عمل نشانه اظهار اطاعت سرداران از او بود.

علیقلیخان در ۲۷ جمادی الثانی ۱۱۶۰ یعنی شانزده روز بعد از کشته شدن نادر بتخت سلطنت نشست و فرمانی بدین مضمون صادر کرد: « چون نادرشاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سربندگان خدا و دوستان علی مرتضی که مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمدقلی - خان افشار آن غدار را گرفته از تخت بتخته کشید و این عمل را خدمت بعموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم پس بدعوت امرای سیستان بمشهد مقدس

۱۵ - چونس منوی که در زمان نادرشاه برای امور بازرگانی بایران مسافرت نموده است کتابی تحت عنوان زندگی نادرشاه تألیف نموده که توسط آقای دکتر اسمعیل دولتشاهی ترجمه گردیده است. وی می گوید: « در اخلاق مردانی مانند نادرقلی، می توانیم ظلم و شقاوت نرون، زیرکی هانقبال، دلیری سیپون، نیرنگ بازی کرمول، سرانجام بدسزار، و حرص و طمع و سپازیانوس را یافت. » به صفحه ۳۲۰ کتاب مزبور مراجعه شود.

آمدیم و باتفاق اعیان سپاه و استعداد اهلالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم.^{۱۶} وی از ظلم و ستم نادری اظهار تنفر نمود و نام خود را که علیشاه گذارده بود به عادلشاه تغییر داد زیرا میخواست بمردم بفهماند که خط مشی او در پادشاهی بسط عدالت است در صورتی که با کشتن اولاد نادر در همان آغاز کار همه را متوجه این امر نمود که اگر کفایت و لیاقت نادر را در خصوص صفات شایسته آن شخص ندارد خلاف آن را هم باثبات رساند زیرا همه فرزندان و نوادگان نادر را بغیر از شاهرخ میرزا^{۱۷} که پانزده نفر میشدند بقتل رساند. از فرزندان نادر رضاقلی میرزا بیست و نه ساله، نصرالله میرزا بیست ساله، امام قلی میرزا هیجده ساله، چنگیزخان سه ساله، جهدالله خان شیرخواره، از فرزندان نصرالله میرزا، اولدوزخان هفت ساله، تیمورخان پنجساله، سهراب

۱۶ - صفحه ۲۰۱ فارسانه ناصری

۱۷ - در اکثر مآخذ علت اینکه شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بقتل فرسید بواسطه این موضوع ذکر شده است که وی مادرش فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی است و علیقلی خان او را بدین منظور زنده نگاه داشت که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفتند شاهرخ میرزا را که از نسل مستقیم نادر و همچنین از بازماندگان صفویه است پادشاه نموده و بنام او بتواند قدرت را در دست گیرد، صفحه ۲۰ مجمل التواریخ در این باره مینویسد: «... شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در اربک مشهد مقدس محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر ساختند. منظور علیقلی خان اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را بر طرف کند و اگر اهالی ایران پادشاهی او را قبول نکردند و از اولاد خاقان مغفور شاه سلطان حسین خواسته باشند شاهرخ میرزا را برای سروری در دست داشته باشد...». حتی این موضوع در نسخ خطی که آقای عبدالحسین نوائی از آنها در شماره پنجم سال سوم مجله یادگار صحبت نموده است تشریح شده است؛ نسخ خطی که مؤلف آن طبق آن نوشته مشخص نشده است و گویا در سال ۱۲۳۹ تحریر نسخ پایان یافته است. ولی این موضوع از چند نظر با عقل و منطق درست در نمی آید زیرا اولاً شخص بیرحم و درنده خومی مانند علیقلی خان اگر چنین تصمیمی داشت تمام پسران و نوه های نادر را از بین نمی برد چون او میدانست که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفته و بفرض شاهرخ پادشاه شود چطور او میتواند بنام کسی که پدر و برادرش بدستور او کشته شده اند قدرت را در دست گیرد. ثانیاً در آن زمان سعی میکردند که هیچ مدعی سلطنت وجود نداشته باشد تا موجبی برای طغیان و سرکشی مردم بشود چطور میتوان قبول کرد شاهزاده ای را که هم نسبش به نادر و هم به صفویه میرسد زنده نگاهدارد و بهمین دلیل هم بود که جزو اسامی کشته شدگان اسم او را هم ذکر کرده اند.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

سلطان چهارساله ، مصطفی خان پنجساله ، مرتضی قلی خان سه ساله ، اسدالله خان سه ساله ، اغوزخان سهساله ، او کتای خان شیرخواره يك پسرهم بعداز قتل نصرالله میرزا درخاندان او بدنیا آمد و بیاد پدر نصرالله میرزا نامیده شد ولی علی قلی خان به او هم رحم نکرد و آن نوزاد را نیز بقتل رساند .

حال چرا اقدامات علیقلی خان را یکی از دلائلی میدانیم که باعث شد زندیه بقدرت برسند و حکومت را در دست گیرند موارد زیر است :

۱- کشتن شاهزادگان نادری توسط علیقلی خان (علیشاه یا عادلشاه) باعث شد که هسته مرکزی که بطور حتم بعد از نادر میتواندست حکومت را در دست گیرد متلاشی شود زیرا اگر بادی و وسیعی بنگریم بخوبی مشهود است که شرایط ایجاد قدرت در آن زمان بخصوص در شاهزادگان نادری جمع بود و چنانچه این کشتار انجام نمی پذیرفت تاریخ ایران از آن زمان ببعده صورت دیگری پیدا میکرد . درست است که در او آخر عمر نادرشاه با اقداماتی که او و عمال و دست نشاندهگان وی بمردم روا میداشتند و حرص و ولعی که وی برای جمع آوری پول از خود نشان میداد باعث گردید که مردم ایران بوی بدبین شوند، درست است که رضاقلی میرزا در زمانی که نادر در هندوستان بود و شایعه قتل او در ایران پیچید برای اینکه کسی از خاندان صفویه زنده نباشد که بعداً ادعای حکومت نماید شاه طهماسب دوم و عباس میرزا را کشت و این

ژان گوره فرانسوی در کتاب خواجه تاجدار صفحات ۸۰ تا ۸۴ داستانی را در این مورد نقل می کند. هرچند نوشته ژان گوره بصورت داستان پردازی است ولی چون این موضوع بیشتر منطقی بنظر میرسد لذا گفته های وی نیز نقل می شود . ژان گوره می نویسد که در زمانی که عادلشاه تصمیم به قتل شاهزادگان نادری گرفت شاهرخ میرزا چهارده ساله و از نظر وجاهت بس زیبا بود و در زمانی که علیقلی خان مورد خشم و غضب نادرشاه قرار نگرفته بود و به سیستان تبعید نشده بود دختر او ام النساء که فقط یکسال از شاهرخ میرزا کوچکتر بود همبازی شاهرخ میرزا بود و بعد از کشته شدن نادر و زندانی شدن شاهزادگان دختر مجدداً همبازی دوران گذشته را دید که جوان زیبایی شده است و خواهان او گردید و اصراری که دختر نزد پدرش درباره زنده نگهداشتن شاهرخ میرزا نمود باعث گردید که این جوان در آن موقع از مرگ نجات یابد. حتی بعد هم بطور غیر مستقیم علیقلی خان از شاهرخ خواست که از دخترش خواستگاری نماید و وی هم برای نجات جان خودش این موضوع را انجام داد. هرچند این ازدواج هرگز سرانجام نگرفت ولی باعث رهایی یافتن این شاهزاده از مرگ شد .

امر باعث گردید که در آن زمان مردم با بدبینی باو بسگرند ولی در قبال همه این وقایع مردم از یاد نبرده بودند که افغانها قسمتی از ایران را اشغال نموده و چه فجایعی انجام داده بودند، قسمت دیگری توسط عثمانیها تصرف شده و روسها هم از طرف شمال در خاک ایران پیش روی کرده بودند و این نادر بود که توانست کشور را از چنگ بیگانگان نجات دهد. حال نادر کشته شده و رضاقلی میرزا هم کور شده بود و کور بودن او باعث گردید که عملیات او در باره کشتن شاهزادگان صفوی تاحدی فراموش شود ولی این موضوعات سبب آن نشده بود که مردم از فرزندان و نواده‌های نادر که اکثر آنها در سنین پائین عمر بودند کینه بدل داشته باشند و در تمام منابعی که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته حتی از خلال نوشته‌ها هم چنین چیزی مشهود نیست.

اگر کشته شدن نادر برای افراد این خاندان نابهنگام نبود و آنها توانسته بودند قبلاً اقدامات حفاظتی و امنیتی برای خود بوجود آورند مسلماً عادلشاه نمی‌توانست بآنها دسترسی پیدا نماید و اگر رضاقلی میرزا بعلمت نایبنا بودن نمی‌توانست پادشاه خود نصراله میرزا دارای تمام شرایط بودومی توانست حکومت را در دست گیرد.

حال چرا اقدامات عادلشاه را خاصه در مورد کشتن شاهزادگان نادری یکی از علل روی کار آمدن زندیه میدانیم برای اینست که این امر باعث ایجاد دگرگونی فوق‌العاده زیادی در آن زمان گردید و اصولاً هسته مرکزی قدرت متلاشی شد و در نتیجه یأس و نومیدی بر سراسر ایران مستولی شد بطوریکه کریم‌خان توانست قدم علم نماید و از موقعیت استفاده نموده و حکومت را بدست آورد.

۴- بعد از اینکه علیقلی‌خان مورد سوءظن نادر قرار گرفت و به سیستان تبعید گردید، عده‌ای در اطراف او گرد آمدند و روز بروز بر تعداد این اشخاص افزوده میشد. در آن موقع هم مانند بسیاری از زمانها اشخاصی را که بدور علیقلی‌خان گرد آمده بودند میتوان بچند دسته بخش نمود.

نخست اشخاصیکه موقعیت و شرایط زمانی را در نظر میگیرند چون این اشخاص اعمال بی‌رویه او آخر عمر نادر را مشاهده می‌کردند و متوجه

بودند که دیریا زود وی از بین خواهد رفت (مسلماً اگر نادر دارای قدرت کمتری بود زودتر از آنموقع بقتل میرسید) برای کسب محبوبیت و پیشبرد مقاصد خودشان و کسب ثروت و شهرت بعد از تبعید علیقلی خان بوی پیوستند. دسته دوم اشخاصی بودند که از ترس نادر متواری شده و در اطراف علیقلی خان گرد آمده بودند.

بلاخره عده معدود دیگری هم بودند که تصور میکردند علیقلی خان که بر اقدامات نادر اظهار تنفر مینماید و جوان دلیری هم هست دارای فکر و دانش بهتری است و تنها او میتواند کشور را از وضعی که بدان دچار شده بود رهائی بخشد. ولی بعد از کشته شدن نادر همه متوجه شدند شخصی که با نهمهربانی مینمود، کسیکه مالیات دو ساله را برای کسب محبوبیت ب مردم میبخشید دارای صفات بسیار بدی است زیرا وی همینکه حس کرد ارکان تخت سلطنت او تزلزل ندارد طینت خود را نشان داد و علاوه بر کشتن شاهزادگان نادری عده ای از درباریان خود را بر اثر سوءظن یا کشت یا کور کرد تا اینکه برادرش ابراهیم که بعداً خود را ابراهیم شاه خواند بر او طغیان کرد و در نبردی که بین دو برادر واقع شد عادل شاه گرفتار و بفرمان ابراهیم شاه نابینا گردید و عاقبت بدستور شاهرخ میرزا که در خراسان بتخت سلطنت نشسته بود گرفتار و کشته شد.

بخوبی روشن است علیقلی خان در ابتدا ب مردم يك ایدئولوژی ارائه میدهد و آن تنفر از فشارها و رنجهایی که ب مردم وارد شده و ایجاد آزادی و عدالت است. این ایده مطابق خواسته مردم است و مردم آرزو مند و حتی به مفهوم بهتر نیاز مند چنین ایده ای بودند ولی بعد مشاهده میکنند که وی نه فقط ایمان و اعتقادی باین ایده نداشته و ندارد بلکه خلاف آن را هم بشدت ثابت مینماید و همین امر باعث ایجاد پراکندگی، دودستگی، متواری شدن عده ای، زدوخوردها و نظایر آن گردید و نتیجه کلی ضعف قدرت آنها و راهی بود که گشوده شد تا زندیه بتوانند خود نمائی نموده و کسب قدرت نمایند.

۳- گنجینه نادر در کلات قرار داشت و اگر این ثروت ارزنده بعد از نادر در دست شخص لایقی قرار میگرفت و روی اصول صحیح بمصرف میرسید نه فقط

آن شخص می توانست نیروی کار آزموده و منظمی تشکیل دهد و به هر چه و مرج و اغتشاش پایان دهد (چون یکی از علل مهم گردآوری افراد جنگی داشتن پول بود) بلکه می توانست در وضع ممالکت و بطور کلی در وضع مردم ایران در آن زمان تأثیر بسزائی داشته باشد ولی علیقلی خان در آغاز کار با سهولت توانست این گنجینه را تصاحب نماید و بعد از دست یافتن بر آن شروع به اسراف و ولخرجی نمود و بدون توجه به عواقب و خیم کاریولهارا باین و آن می بخشید و خرج میکرد بتصور اینکه هر چه بیشتر پول بدهد اطرافیان او افزایش خواهند یافت و خود می تواند محبوبیت بیشتری کسب نموده و پایه های سلطنت خود را استوارتر نماید.^{۱۸}

از بخش پولها و جواهرات بدون حساب در آن زمان دو موضوع مهم را می توان استنباط کرد نخست اینکه عده ای از سران طوایف که بدور علیقلی خان گرد آمده بودند بعلت فشارهای نادر و بخصوص نداشتن پول، دارای تعداد کمی افراد جنگی بودند زیرا اوضاع اقتصادی اواخر عمر نادر را مورد بررسی قرار دهیم بخوبی مشاهده می شود که اقدامات نادر درباره جمع آوری پول و متمرکز کردن آنها باعث ایجاد یک حالت تورم اقتصادی شده بود و پول در گردش بمقیاس زیادی کاهش یافته و در نتیجه قدرت مردم از نظر اقتصادی رضایت بخش نبود این موضوع درباره عشایری که از مسکن و مأوای خود دور شده و بدور علیقلی خان مجتمع گردیده بودند محسوس تر بوده است و بهمین دلیل هر کدام از آنها بعلت نداشتن پول نمیتوانستند افراد زیادی را بسیج نمایند ولی بعد از اینکه علیقلی خان بیدریغ دست بتاراج خزائن نادری زد، قسمتی از این پولها و جواهرات بدست رؤسای همین طوایف رسید و آنها مشکل عمده خود را که باعث شده بود خاموش بنشینند و نافرمانی و طغیان و گردنکشی را پیش نگیرند حل شده یافتند، لذا از اطراف علیقلی خان پراکنده

۱۸- صفحات ۲۰ و ۲۱ مجمل التواریخ در این باره می نویسد: ... علیشاه تمامی نفوذ و اسباب و اثواب و جواهر خزانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده و دست تیدیر و اسراف گشوده بی مصرف به وضع و شریف برافشاند: نقره خام را بهای شلم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده ...

شدند تا شاید از هرج و مرجی که گریبانگیر مملکت شده بتوانند بهره برداری بیشتری نمایند.^{۱۹}

عده دیگری هم که در آن زمان از وی پشتیبانی مینمودند برای کسب شهرت و بدست آوردن ثروت بود. آنها بعد از اینکه مقداری از جواهرات خزانه نادری را بچنگ آوردند بمقصد اصلی خویش دست یافتند و چون علیقلی خان طینت خود را درباره کشتن شاهزادگان نادری و اطرافیان نشان داد از ترس اینکه آنها هم ممکن است چنین سرنوشتی پیدا نمایند و از بین بروند متواری شدند. بخش پولها و جواهرات باعث تجزیه قدرت بزرگی که میتوانست نشوونما نماید گردید و قدرتهای کوچکتر هم که ایجاد شده بود برای داشتن نیروئی بیشتر و بدست آوردن حکومت بایکدیگر به نزاع پرداختند و در نتیجه این کشمکش‌ها آنها ضعیف شدند و زندیه توانستند از این موضوع نهایت استفاده را ببرند و حکومت را در دست گیرند.

سوم - نبودن شخص لایقی از اعقاب پادشاهان صفوی

از هنگام کشته شدن نادر قاروی کار آمدن کریمخان زند که توانست قدرت خود را در تمام مملکت بسط دهد دوران پرتشنجی برای ایران است، دورانی بود که هیچکس بر جان، مال، و قاموس خود ایمنی نداشت. کشور دستخوش هرج و مرج و دگرگونی اوضاع شده و آتش فتنه و آشوب در همه جا شعله ور گردیده بود. مردم زمان صفویه که به راحتی و خوشی زندگی میکردند در این دوره با حوادث و اتفاقات گوناگون روبرو شده بودند، هر لحظه منتظر لشکری بودند، هر لحظه انتظار میکشیدند تا زندگیشان از بین برود یا مالشان تاراج شود.

فتنه افغان و اقدامات میرویس و تصرف ایران توسط این طایفه، تجاوزات محمود و اشرف افغان، تصرف استانهای شمالی و غربی کشور توسط سپاهیان روس و عثمانی، حکومت ملک محمود سیستانی در قسمتی از ایران، عملیات نادر و کشته شدن او، اقدامات بعد از قتل نادر که مختصر اشاره‌ای بدان شد،

۱۹ - صفحه ۲۱ مجمل‌التواریخ

کشمکش ها و جنگ و گریزهائی که بین طوائف مختلف انجام گردید باعث آن شده بود که بمردم فشار زیادتری وارد گردد و آنها هر چه بیشتر لگد کوب شوند .

اگر اوضاع اجتماعی را در این زمان مورد بررسی قرار دهیم بخوبی مشاهده میشود که مردم در این دوره تشنه صلح و امنیت و خواستار آرامش بوده اند، آنها بیاد روزگار گذشته و دوران پرشکوه سلسله صفوی حسرت میخورند. پیران آفرمان داستانهای را که بارنگ و جلای مخصوصی هم رنگ آمیزی مینمودند از دوران آزادی و آزادی، از دوران آسایش و رفاه زمان صفویه برای فرزندان شان نقل میکردند. در عوض مردم بتمام این طوائف که بایکدیگر بمبارزه برخاسته بودند با بدبینی مینگریستند و آنها را اشخاصی فرصت طلب و اغتشاش گر میدانستند که مخل آسایش مردم شده اند و میخواهند از هرج و مرجی که ایجاد شده است استفاده نموده و کسب قدرت و ثروت نمایند، حتی کریم خان زند را هم که در آغاز ناچار بود برای استواری حکومت خویش باخشونت رفتار کند در ردیف دیگران قرار میدادند .

نتیجه اینکه موجی از علاقه و دل بستگی مجدد بسلسله صفویه در مردم ایجاد شده بود. مسلماً اگر شخص لایقی از اعقاب سلاطین صفوی وجود داشت میتوانست از این موضوع حداکثر بهره برداری را بنماید زیرا آن ایده اصلی که عده ای را میتوان بدور رهبری مجتمع نماید، در مردم ایجاد شده بود . نبودن چنین شخصی باعث شد که نتوان از این احساسات برای تشکیل حکومتی استفاده بعمل آید .

از هنگام حمله افغان ها تا آغاز حکومت کریم خان عده ای فرصت طلب از این خواسته مردم اطلاع پیدا نموده و خود را شاهزاده صفوی و وارث تاج و تخت سلطنت ایران میدانستند ولی ادعای آنها بنتیجه نرسید و غائله آن رفع گردید برای آگاهی از این احوال شمه ای از ادعای این اشخاص با در نظر گرفتن حداکثر ایجاز ذکر می شود .

در سال ۱۱۳۴ شخصی خود را صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین نامید و در کرمانشاهان عده ای بدور او جمع شدند و حتی این شخص توانست همدان

راهم بتصرف در آورد. عاقبت این شخص در سال ۱۱۳۹ در حمام کشته شد و غائله او رفع گردید.^{۲۰}

شخص دیگری خود را صفی میرزای ثانی فرزند شاه سلطان حسین نامید. این واقعه همزمان با حکومت شاه طهماسب دوم بود. این شخص در خلیل-آباد بختیاری این ادعرا عنوان کرد و عده ای از بزرگان بختیاری گفته های او را باور نموده و بدور او گرد آمدند وی حتی سکه بنام شاه صفی زد و در اندک مدتی اطرافیان او به بیست هزار نفر رسید و نواحی شوشتر و کوه کیلویه و خرم آباد را تصرف کرد. بعد از این که خبر این واقعه در مشهد بشاه طهماسب میرسد وی نامه ای به بزرگان بختیاری مینویسد که ادعای صفی میرزا کذب محض است و برسیدن این نامه این مرد دیوانه را بکشید و از میان بردارید. بعد از رسیدن نامه مردم بختیاری و کوه کیلویه پس از مشورت بایکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و او را بقتل رساندند. این واقعه در محرم ۱۱۴۰ بوقوع پیوست.^{۲۱}

شخص دیگری بنام سید حسین خود را برادر شاه سلطان حسین خواند و عده ای بدور او جمع شدند و عاقبت اطرافیان او متفرق و خود او کشته شد.^{۲۲} فرد دیگری بنام میرزا سید احمد از نواده های شاه سلیمان بود. وی هنگامیکه افغانه اصفهان را محاصره کرده بودند باشاه طهماسب بقزوین رفت و سپس از او جدا شد و خود را بجنوب و جهرم رسانده عده ای هم بدور او جمع شدند. افغانها از لار و شیراز بجهرم آمدند و آن قلعه را محاصره کردند سید احمد که مردی شجاع و متهور بود با اینکه شش ماه قلعه در محاصره افغانها قرار داشت مردانه با آنها به نبرد پرداخت تا عاقبت بعد از کشته شدن محمود، افغانها دست از محاصره برداشتند شاه طهماسب شهور دیکخان چگنی را برای دفع او فرستاد ولی سید احمد بر او دست یافت و سپس او را رها کرد. بعد از این

۲۰ - عالم آرای نادری صفحه ۲۳

۲۱ - مجمل التواریخ صفحه ۴۷۹ و جهانکشا صفحه ۲۱ چاپ انجمن آثار ملی

۲۲ - مجمل التواریخ صفحات ۴۷۹ - ۴۸۰ حواشی و توضیحات از آقای مدرس رضوی

پیروزی سید احمد متوجه کرمان شد و عده دیگری خواه ناخواه از او اطاعت کردند. وی در سال ۱۱۳۹ خود را پادشاه خواند و سکه بنام خود زد.

سپس سید احمد بقصد تصرف شیراز بدان سمت رهسپار شد و لسی با بالشکریان افغان برخورد کرد. عده‌ای از همراهان سید احمد کشته شدند و او با تعداد معدودی توانست فرار نموده و متوجه کرمان شود و چون متوجه شد هم در کرمان عده‌ای خود را برای دستگیری او مهیا می‌کنند و هم شاه طهماسب شخصی را مأمور قتل او نموده است بطرف لار رفت و بعد از مبارزه شدیدی که با افغانها کرد عاقبت در قلعه حسن آباد داراب متحصن شد. سرداران افغان با ده هزار سپاهی دور قلعه را محاصره نمودند و این محاصره مدت هشت ماه بطول انجامید. وی هر روز از قلعه بیرون می‌آمد و با افغانها می‌جنگید و داد مردانگی میداد ولی عاقبت، بعلت قحطی که در قلعه ایجاد شده بود عده‌ای از همراهان او با افغانها سازش کردند و خبر برادر سید را که توسط نقیبی میخواست بخارج از قلعه فرار نماید با اطلاع آنها رساندند و در نتیجه برادرش دستگیر شد. سید احمد که گرفتاری برادر را شنید و مقاومت را بی فایده دید و سردار افغانی هم ضمانت جان او را قبول نموده بود ناچار تسلیم شد و او را باصفهان نزد اشرف افغان آوردند. اشرف افغان که دلاوریهای سید احمد را شنیده بود و از او بیشتر ارشاه طهماسب هراس داشت ابتدا او را احترام کرد و سپس در باغ سعادت آباد زندانی نمود و بعد از سه شب در کنار زاینده رود نزدیک پل خواجو او و برادرش را کشتند و باین ترتیب این واقعه نیز در اواخر سال ۱۱۴۰ با تمام رسید^{۲۳}

شخص دیگری بنام زینل خرد را اسمعیل میرزا نامید و دعوی سلطنت نمود و حتی محمدرضا خان عبدالو قورچی باشی و سپهسالار و صاحب اختیار گیلان نتوانست جلو او را بگیرد و خلخال را بتصرف خود در آورد و با تعدادی از لشکریان عثمانی که در اردبیل و مغان بودند جنگ کرد. عثمانیها

۲۳ - صفحات ۴۷۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳ مجمل التواریخ، صفحه ۸۰ مجمع التواریخ

و صفحه ۶۴ تذکره آلدادود.

متواری شدند و این نقاط نیز بتصرف این شخص درآمد و در ماسوله اقامت نمود. تعدادی از مردم ماسوله که هم پیمان روسها بودند بتحریر روسها نیمه شب بر سر او ریختند و او را کشتند و بدین ترتیب اطرافیان او پراکنده شدند.^{۲۴}

در نوآحی جنوبی شخصی بنام محمد خرسوار ادعا نمود که برادر شاه سلطان حسین است و چون اغلب بر خری سوار میشد و بخرید و فروش مشغول میشد بشاهزاده محمد خرسوار مشهور شده بود. تعدادی هم دور او جمع شدند تا عاقبت اشرف افغان عده‌ای را جهت سرکوبی او فرستاد. وی شکست خورد و به هندوستان متواری شد.^{۲۵}

شخص دیگری بنام سام میرزا که در زمان نادرشاه در یکی از قلاع آذربایجان زندانی بود در زمان دولت علیشاه در تبریز خروج کرد ولی عاقبت در جنگی که بین او و عده‌ای از لشکریان علیشاه که برای سرکوبی او آمده بودند در گرفت کشته شد و فتنه او نیز خاموش شد.^{۲۶}

میرسید محمد پسر میرزا داود که مادرش شهر بانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی میباشد بنام جد مادری خود سلیمان میرزا نامیده میشد. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها نامش ابوالقاسم است که پسر او میرزا سید احمد است که در صفحات قبل وضع او بطور خلاصه بیان شد که عاقبت بدست افغانها کشته شد و یکی دیگر از پسرانش همین میرسید محمد است. میرسید محمد در اکثر سفرها همراه شاه طهماسب دوم بود و خواهر او را بزنی گرفت. بعد از خلع شاه طهماسب نادر سید محمد را بماندران و سمنان و عاقبت به اصفهان اعزام داشت. بعد از اینکه نادر از هند بازگشت سید محمد را بمشهد خواست و تولیت آستان قدس را باو سپرد، برای اینکه وی را همیشه زیر نظر داشته باشد. علیشاه هم بعد از نادر با میرسید محمد با احترام رفتار میکرد و هنگامی که برای نبرد با برادرش ابراهیم عازم میشد وی را با خود برد ولی بعد از شکست علیشاه و گرفتاری او بدست برادرش، ابراهیم نیز بسبب نفوذ

۲۴ - صفحه ۲۴ جهانکشا چاپ انجمن آثار ملی و صفحات ۴۸۳ و ۴۸۴ مجمل التواریخ

۲۵ - صفحات ۴۸۴ و ۴۸۵ مجمل التواریخ

۲۶ - صفحه ۴۸۵ همان کتاب

میرسید محمد با او با احترام و رفتار کرد و علاوه بر مناصب گذشته اختیارات تازه‌ای نیز به وی داد و او را جهت تعمیر سردر و دروازه‌ها با پنج هزار نفر بدانصوب اعزام داشت. میرسید محمد با کاردانی توانست سد را تعمیر و افغان‌ها را که بعد از شکست ابراهیم بقم سرازیر شده و بیجان و مال مردم دست‌اندازی مینمودند از شهر بیرون نماید و همین امر باعث گردید که عده‌ای طرفدار پیدا نماید و سپس بمشهد مراجعت کرد.

میان شاه‌رخ شاه و میرسید محمد اختلافاتی بروز کرد که عاقبت شاه‌رخ بر کنار شد و در سال ۱۱۶۳ میرسید محمد بعنوان شاه سلیمان زمام امور را بدست گرفت و سکه زد. هنوز مدتی نگذشته بود که عده‌ای بر او شوریدند و شاه‌رخ را که کور نموده بودند مجدداً بعنوان پادشاه انتخاب و شاه سلیمان گرفتار و نابینا شد و بدین ترتیب او هم نتوانست برای تشکیل حکومتی قوی گامی بردارد. ۲۷

بعد از اینکه اتحادی بین کریم‌خان، علیمردان‌خان و ابوالفتح‌خان انجام شد هر سه بر آن شدند که میرزا ابوتراب نامی را که مادرش یکی از شاهزادگان صفوی بود بسطنت انتخاب نمایند و در نتیجه میرزا ابوتراب که در آن هنگام بیجه خردسالی بود با اسم شاه اسمعیل سوم بتخت سلطنت نشست. بنام او سکه زدند و خطبه خواندند. باین ترتیب که ابوالفتح‌خان حاکم اصفهان، علیمردان‌خان عنوان و کیل الدوله و نایب‌السلطنه و کریم‌خان سمت سرداری کل عراق را داشته باشد. هنوز چهل روز از این موضوع نگذشته بود که کریم‌خان برای تصرف مناطق غربی کشور بطرف قزوین و همدان و کرمانشاه عزیمت کرد. علیمردان‌خان از غیبت کریم‌خان استفاده کرد و توانست ابوالفتح‌خان را بقتل برساند و سپس خود بطرف فارس حرکت نموده و شروع بکشتار و چپاول مردم نمود. خبر کشته شدن ابوالفتح‌خان و اقدامات علیمردان‌خان بکریم‌خان رسید و وی تصمیم گرفت باشخصی که پیمان شکنی نموده بجنگد

۲۷ - برای اطلاع بیشتر بصفحات ۳۷ تا ۵۸ کتاب مجمع‌التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه صفحه ۱۱ کتاب تاریخ جهانگشای نادری، صفحات ۱۳ تا ۲۹ کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی رجوع شود.

و عاقبت در نبردی که در نزدیکی سرچشمه زاینده رود بین کریم‌خان و علیمردان انجام شد علیمردان خان متواری گردید و پیروزی نصیب کریم‌خان شد.

اسمعیل میرزا که در این هنگام همراه لشکریان علیمردان خان بود چون شکست او را دید بسوی کریم‌خان رفت، کریم‌خان با او با احترام رفتار کرد و بعد از اینکه باصفهان وارد شدند مجدداً او را بتخت سلطنت نشانند و خود را وکیل‌الدوله نامید. در تاریخ کیتی گشا در این باره مینویسد: ... شاه اسمعیل چون علامت ادبار در ناصیه احوال علیمردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و احوال او ملاحظه کرده روی توجیه بجانب قول‌همایون و قدم تشبث بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده^{۲۸}...، اسمعیل میرزا همین عمل را مجدداً تکرار مینماید بدین معنی که در نبردی که بین کریم‌خان و محمد حسن خان قاجار در آستر آباد انجام میشود و منجر بشکست کریم‌خان میگردد وی که همراه اردوی کریم‌خان بود بسوی محمد حسن خان که در این نبرد پیروز شده بود میرود. محمد حسن خان با او با احترام رفتار میکند ولی اسمعیل میرزا اعلام میدارد که من میدانم آلت دست قرار گرفته‌ام، من خواهان علم هستم نه پادشاهی و از آن هنگام بی‌عد عملاً دیگر شخصی بنام شاه اسمعیل سوم عنوان پادشاهی ندارد.^{۲۹}

جوان دیگری بنام حسین در بغداد خود را فرزند شاه طهماسب معرفی میکرد. وی با کمک مصطفی خان شاملوی بیگدلی که در زمان نادر به عنوان سفارت به عثمانی رفته بود و بعد از کشته شدن نادر به بغداد روی آورده بود توانست عده زیادی را دور خود مجتمع نماید. او را سلطان حسین میرزای دوم لقب دادند و بطرف ایران حرکت کرد و عاقبت در نبردی که بین کریم‌خان و طرفداران آن شخص وقوع یافت کریم‌خان فاتح و وی متواری شد ولی عاقبت کار او مشخص نیست، در بعضی از منابع نوشته شده است که شاه مجهول‌النسب بقتل رسید و در تعداد دیگر گفته شده است که او را نابینا کرده‌اند و تاپایان

۲۸ - صفحه ۲۴ کتاب کیتی گشا تصحیح آقای سعید نفیسی

۲۹ - برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور صفحات ۱۵ تا ۳۱ رجوع شود

عمر در گوشه افزوا بسر برد و بدین ترتیب غائله او هم رفع گردید. ۳۰
 با توجه بمطالب بالا بخوبی صحت نظریه ای که در این باره بیان شد آشکار
 میگردد زیرا همانطوریکه اظهار شد کشمکشهایی که بعد از نادر شاه در ایران
 انجام میگردد باعث شد که مردم مجدداً بخاندان صفویه اظهار علاقه نمایند.
 اشخاصی را که میخواستند از این موضوع بهره برداری نمایند بدو دسته میتوان
 تقسیم کرد: نخست آنهائیکه بدروغ خود را یکی از شاهزادگان صفوی معرفی
 نمودند و سرانجام اظهارات کذب آنها آشکار شد و غائله شان رفع گردید، دسته
 دوم اشخاصی بودند که حقیقتاً نسبتشان بصفویه میرسید آنها هم هریک بعللی
 که مختصراً بآن اشاره شد نتوانستند برای تشکیل حکومتی توفیق یابند و
 در نتیجه راه برای کریم خان زند گشوده شد و وی توانست حکومت را بدست
 آورد.

چهارم - صفات کریم خان

۱- با اینکه در زمان شاه عباس کبیر با اقدامات برادران شرلی و همراهان
 وی ارتش ایران مجهز بسلاح گرم شد معذالک بعلت کمی برد سلاحها، دیر مسلح
 شدن، تک تیر اندازی نمودن، تفنگهای سنگین و فتیله ای، سواری و شمشیر-
 زنی اهمیت خود را ازدست نداده بود و کسانی میتوانستند رهبری عده هائی را
 بعهده گیرند که از نظر بدنی قوی بوده و باصطلاح زور باز و داشته باشند.
 این وضع در زمان زندیه و حتی بعد از آن هم بخوبی صدق میکند.
 کریم خان از این جهت حائز شرایط بود و بطوریکه مشخص است از نظر بدنی
 قوی و در سواری و شمشیر زنی و نیزه افکنی بی نظیر بود و همین توانائی جسمانی
 و مهارت در بکار بردن انواع سلاحها کافی بود که او را جزو شجاعترین افراد
 روزگار خویش در آورد و در نتیجه زندیه و عده های دیگری که بدور او گرد
 آمده بودند دستورات او را از جان و دل اطاعت مینمودند.

۳۰ - برای اطلاع بیشتر بصفحات ۲۴۳ تا ۲۶۹ کتاب مجمل التواریخ و برای
 اطلاع از نظریات گوناگون درباره این شخص به حواشی و توضیحات همین کتاب صفحات
 ۴۷۳ تا ۴۷۸ از آقای مدرس رضوی رجوع شود.

در این هنگام سرداران سرشناسی که برای بدست گرفتن حکومت یا الاقل فرمانفرمائی قلمرو خود کشور را به آتش و خون کشانده بودند عبارت بودند از کریمخان زند، محمدحسنخان قاجار، علیمردان خان بختیاری، ابوالفتح خان بختیاری، آزادخان افغان، عطاخان ازبک، هاشم‌خان بیات و محمدعلیخان تکلو که این عده از روز قتل نادر تا سال ۱۱۷۲ که محمدحسنخان قاجار آخرین مدعی کریمخان زند بقتل میرسد سراسر ایران را دستخوش آشوب و هرج و مرج نموده بودند.

بدون شك میتوان اظهار داشت که پیدایش نادر و فتوحات وی خاصه حمله او به هندوستان و بدست آوردن آن همه جواهرات گرانبها در تحریک این اشخاص بی تأثیر نبوده است و بالاخره کریمخان به نیروی شجاعت فطری که توأم با دوراندیشی و فرزاندگی بود توانست بر همه مدعیان غلبه نماید.

از نبردهائی که بین کریمخان و دیگران بوقوع پیوسته است بخوبی شجاعت و دلیری خان زند آشکار است. اولین نبردی که می‌توان آن را آغاز کار او دانست نبرد با سپاهیان مهرعلیخان تکلو بود. با اینکه افراد او به سیصد نفر هم نمی‌رسید توانست با شجاعت بینظیری سپاه پنج هزار نفری مهرعلیخان را شکست داده و غنائمی هم بچنگ آورد. در هنگامیکه بقصد تصرف اصفهان بدان طرف حرکت کرده بود چنان شجاعتی در نبرد با ابوالفتح خان از خود بروز داد که موجب اعجاب همگان گردید. در نبرد قمشه چنان نیزه بر شاہرخ خان زد که با اینکه وی زره ضخیم و سینه بند جنگی پوشیده بود نیزه از پشتش بیرون آمد و با همان نیزه او را بلند کرد و بر زمین کوبید. با شمشیر چنان بر سر عبیدی بهادر اوزبک نواخت که در یک لحظه سر و یک دست او از بدن جدا شد. یادرجنگ گمارج چنان با شمشیر بکمر احمدخان اوزبک کوبید که وی بدونیم شد. از اینگونه دلادریها از خان زند بسیار دیده شده است و حتی دشمنان او هم نمی‌توانستند از تحسین و تعریف وی خودداری نمایند و مسلماً یکی از دلائل اصلی که او توانست رقباء دشمنان خود را سر کوب نماید همین شجاعت اوست.^{۳۱}

۳- با اینکه کریمخان در آغاز برای استواری حکومت خویش ناچار بود خشونت نموده و در نتیجه تعدادی یازبین رفتند یا بدستور او کشته شدند، معذالک شخص دورانیش و با سیاستی بود و در دوران خود از لحاظ فهم و شعور و بلند نظری و اندیشه صحیح برتر از دیگران بود. مهربانیهای او بر مردم سخت نگرفتن درباره نقاطی که باید باج و خراج بپردازند، تواضع، سادگی، احترام بعلماء و فضلا، خونسردی، از خود گذشتگی و نظائر آن باعث شد که او را از سایر رقبای متمایز سازد و مردم که در آغاز او را در ردیف سایر سرداران قرار میدادند بتدریج متوجه اختلاف او با سایرین شدند زیرا با مقایسه با سایر سرداران دیگر که در آن زمان بعد از دست یافتن بر منطقه ای از مردم با با قازیانه پول می گرفتند، آنها را بزور بمیدانهای جنگ میکشانند یا ثروت بدست آمده را صرف جاه طلبی خود مینمودند، اقدامات کریمخان زند در خور تمجید و شایسته تحسین است.

پشتکار او حقیقتاً غیر قابل توصیف است زیرا از هر یک از رقبای و حریفان چندین بار شکست خورد ولی نومید و مأیوس نگردید و کناره نگرفت بلکه با نیروی بیشتری به نبرد حوادث رفت و همین استقامت او در برابر ناملاایمات بود که سرانجام توانست بر همه رقبای خویش پیروز شود.

عوامل دیگری هم در آن هنگام بکریمخان کمک کرد که از آن جمله قحطی و خشکسالی که سراسر منطقه اصفهان و فارس را دربر گرفته بود میتوان ذکر کرد. در سال ۱۱۷۲ کریمخان در شیراز بود و محمد حسنخان قاجار برای سرکوبی او بطرف فارس رهسپار شد. کریمخان متوجه گردید قوای او بمراقب ضعیف تر از نیروی محمد حسنخان میباشد لذا بداخل شهر پناه برد و برج و باروهای شهر را مستحکم نمود. سپاه قاجار مدتی شیراز را محاصره کرد ولی بعات قحطی که گریبان گیر این خطه شده بود آنها هم از نظر آذوقه با اشکال مواجه شده بودند و همین نبودن آذوقه و محاصره طولانی شهر باعث شد که تعداد زیادی از افغانها که در نیروی محمد حسنخان قاجار بودند به نیروی کریمخان پیوستند و عده زیاد دیگری هم متواری شدند.

محمدحسنخان که این تزلزل را در سپاهیان خود مشاهده کرد ناچار با عده کمی راه استرآباد را درپیش گرفت. این واقعه نه فقط بسود کریمخان پایان یافت و دشمن سرسختی چون محمدحسنخان نتوانست باو دست یابد بلکه باعث شد عده‌ای از سرداران که با محمدحسنخان همکاری مینمودند از اوجدا شده و او را تنها باقی گذارند، در نتیجه وی تضعیف شد تا آنجا که مدت کوتاهی از این واقعه نگذشته بود که بقتل رسید و سرسخت‌ترین دشمن کریمخان زند از میان رفت.

دلائلی که بطور کلی بیان شد باعث گردید که کریمخان بتواند حکومتی را تشکیل دهد که غیر از خطه خراسان که آنرا برای شاهرخ باقی گذارده بود بر سایر مناطق ایران حکمفرمایی نماید.

